

« نامه ماهانه ادبی ، تاریخی ، علمی ، اجتماعی »

شماره - پنجم

مرداد ماه

۱۳۵۲

آنگاه آنگاه

سال پنجاه و پنجم

دوره - چهل و دوم

شماره - ۵

تأسیس بهمن ماه - ۱۲۹۸ شمسی

(مؤسس : استاد سخن مرحوم وحید دستگردی)

(صاحب امتیاز و نگارنده : محمود وحیدزاده دستگردی - نسیم)

(دبیر اول : محمد وحید دستگردی)

گزارنده: دکتر سید حسن سادات ناصری

داستان ابوسعید حسن بن عبدالله مرزبانی سیرافی

خواستم تا حال و کار یکی از دانشمندان کهن را برای آگاهی جوانان دانش پژوه باز گو کنم.

داستان «ابوسعید حسن پور عبدالله مرزبانی (سیرافی ۲۸۰ - ۳۶۸ ه. ق) ادیب و نحوی ایرانی تازیگوی و فقیه معتزلی الاصول حنفی الفروع و عالم قراءت و محدث و متکلم زهدپیشه مشهور و جغرافیادان کهن و صاحب آثار نفیس و داناترین مردم در نحو بصرین ، و استاد ابو حیان توحیدی (م/ ۴۰۰ ه. ق) و دشمن داشته شاگرد خویش ابوعلی فارسی (م/ ۳۷۷ ه. ق) و ابوالفرج اصفهانی صاحب اغانی و مورد عنایت و توجه و دوستداری شهیاران و بزرگان روزگار خویش، که سالها پیش از این، از بخش هشتم «معجم الادباء» یا «ارشاد الاریب

الی معرفة الادیب « طبع مصر ص ۱۴۵ تا ۲۳۲ نگاهشته » ابو عبدالله شهاب الدین یاقوت بن عبدالله رومی حموی بغدادی « ، ادیب و نویسنده و جغرافیادان و اواخر سده ششم و اوائل سده هفتم هجری (م/ ۶۲۶ تا ۷۰۵ ق) ، ترجمه کرده بودم و رسم و آیین نگارش زمان رادر آن نگاهداشته و بختیاری نیکو داشت و تأیید استاد نامدار بزرگوارم حضرت علامه اجل ، شادروان « احمد بهمنیار کرمانی » (۱۲۶۲ هـ . ش م- ۱۳۳۴ هـ . ش) یافته بود ، از میان دفترهای کهن بازجستم و گگرد ماندگاری بیست و دو سال گذشت سالیان را از چهره آن بازستردم و بیاد آن بزرگ مرد ، که رحمت و بخشایش ایزدی پیوسته به روان جاویدانش باد ، ارمغان خوانندگان گرامی نامه گرانقدر « ارمغان » آوردم و بنام نامی آن استاد فرزانه آغاز سخن کردم :
 من آن گوهران کزوی اندوختم دگر باره بر دامنش دوختم .

حسن پور عبدالله مرزبانی سیرافی

« ابو سعید » نحوی و قاضی و « سیراف » شهرکی به کنار دریای زمین « پارس » است . من آنجا را دیده ام و بدان جای اثر ساختمانی کهن و مسجدی نیکو است ؛ اما اکنون روی به ویرانی گذاشته ، « ابو سعید » در برخی از نواحی « بغداد » مسند نشین قضاوت بود ، وی که خدایش بیامرزاد در روز دوشنبه دوم رجب سال ۳۶۸ هـ ، ق در خلافت « الطائع » بدرود زندگانی گفت و در گورستان « خیزران » بخاک سپرده شد . پدرش زرتشتی و نامش « بهزاد » بود و « ابو سعید » ش « عبدالله » نامید . « ابو سعید » در بغداد « قرآن » و قراءت و علوم قرآنی و نحو و لغت و فقه و موارث را درس میگفت . « قرآن » را نزد « ابوبکر پور مجاهد » خوانده بود و لغت را پیش « ابوبکر پور درید » و نحو را هر دو ان به وی آموخته بودند . پیش « علی پور - ابوبکر پور سراج » و « ابوبکر مبرمان » نیز نحو فراگرفت و یکی از ایشان وی را

قراعت گفت و دیگری او را شمارگری آموخت.

«خطیب» گوید: او، خدایش بیامرزاد: زاهد و پرهیزگار بود و برای داوری مزدی نمی گرفت و همانا از دست نویسی (کتابت) خویش روزی میخورد و به مجلس داوری و محل تدریس نمی رفت، تا اینکه ده برگ می نوشت و ده درم مزد آن را که به اندازه گذران او بود، می گرفت و برگ روزی می ساخت و سپس به مجلس داوری خویش می شد.

وی کتابهایی پرداخته بود، از جمله «شرح کتاب سیویه» است.

«ابوحیان توحیدی» گفت: یاران «ابوعلی پاریسی» را در جستجوی کتاب «شرح سیویه» و بدست آوردن آن بسیار کوشا دیدم. ایشان را گفتم: همانا شما پیوسته از آن عیب جویی میکنید و بر نویسنده اش خرده میگیرید، شما را با آن چه کار است؟!

گفتند: همی خواهیم که بر آن رد بنگاریم و خطای او را در این کتاب بر وی آشکار سازیم!

«ابوحیان» گفت: آن کتاب را بدست آوردند و از آن بهره ها برگرفتند و هیچ یک از ایشان بر آن رد ننوشت، یا چنانکه «ابوحیان» گوید؛ من عین گفته را چون دسترسی به اصلی که از آن خوانده ام نداشتم، باز گوی نکردم.

«ابوعلی» و یارانش، نسبت به «بوسعید» رشک بسیار می بردند و «رمانی» را بر او برتری مینهادند.

«ابن جنی» از «ابوعلی» حکایت میکند: آنچه براستی میگرداید آنست که «بوسعید» پنجاه برگ از آغاز آن کتاب را پیش «ابن سراج» خواند، سپس از آن دست باز داشت. «ابوعلی» گفت: پس از آن وی را دیدم، و بردست بازداشتنش سرزنش کردم. - مرا گفت: آدمی را سزاوار است که پیوسته کارهای بزرگ تر را

در پیش دارد و آن دانش روز است از لغت و شعر و سماع از مشایخ .
 وی از «ابن درید» و اصحاب روایتی که بر روش «ابن درید» بود پیروی میکرد.
 «ابوالفرج علی پورحسین اصفهانی» صاحب کتاب «آغانی» در هجو
 «ابوسعید سیرافی» گوید:

لست صدرا و لا قرأت علی صدر

و لا علمك البکی بكاف

لعن الله كل شعر و نحو

و عروض یجیء من سیراف

تو والا نیستی و پیش والایی درس نخوانده‌یی و دانش اندک تو بسنده
 نیست .

خدای هر شعری و نحوی و عروضی که از سیراف می‌آید، از آمرزش خود
 دور دارد.

«محمد پوراسحاق ندیم» (ابن‌الندیم) او را یاد کرده گوید :

«ابواحمد» مرا گفت: «ابوسعید» به «سیراف» از مادر بزاد و در آنجا به-

دانش پژوهی آغاز نهاد؛ و پیش از آنکه سال وی به بیست رسد؛ از آنجا بیرون شد
 و به «عمان» رفت و در آنجا علم دین بیاموخت . سپس به «سیراف» باز آمد و
 به «عسکر» شتافت و بدانجا روزگاری بماند.

مؤلف گوید: «بگمان من بدانجا در نزد «میرمان» قرائت آموخت» .

«ابواحمد» گفت: وی در مذهب عراقیان بود و به «بغداد» آمد و در قضاء

بخش شرقی آن شهر از «ابومحمد» پسر «معروف» که قاضی القضاة بود، نیابت
 کرد . «ابومحمد» در نحو استاد وی بود . سپس او را در خاور و باختر شهر
 بجانشینی خود برگزید . روزگار ولادتش پیش از سال ۲۶۰ هـ . ق بود و از

کتابهایش : « کتاب شرح سیبویه » - « الفات القطع والوصل » - « کتاب اخبار النحویین البصریین » - « کتاب شرح مقصورة ابن درید » - « کتاب الاقناع فی النحو » که خود پایان نبرده و پسرش بدان فرجام بخشیده است . و میگفت : « پدرم بسبب نگارش کتاب « اقناع » نحو را درسگین جایها افگند! - رایش از یاد کرد این سخن این است که همانا وی نحو را آسان کرد، تا بدانجا که نیازی به گزارنده ندارد . - « کتاب شواهد کتاب سیبویه » - « کتاب الوقف والابتداء » « کتاب صنعة الشعر والبلاغة » - « کتاب المدخل الی کتاب سیبویه » - « کتاب جزيرة العرب » . مانده دارد .

بدانکه پس از اسکندر این ملک عجم از لب دجله ازین سوی که زمین عجم بود از حد عراق تالب دریای جیحون همه بدست ملوک طوائف بود و هر شهری را پادشاهی بود و این پادشاهی بدست ملوک طوائف مانده بود بدست این نود ملک پانصد و بیست و سه سال و هیچکس ایشان را قهر نتوانست کرد تا اردشیر بابک برخاست پس از پانصد سال و همه را قهر کرد و ملک از ایشان بستد و این پادشاهی از لب جیحون تالب دجله بگرفت و در این پانصد سال ملکان بودند که ایشان برخاستند از لب دجله از این سوی زمین عراق و سواد و مداین و اصفهان و ری بگرفتند و این ملوک الطوائف کس را اطاعت نداشتند و ایشان را ملکان بزرگ خواندند اول ایشان دارا الاکبر بود نام او اشک .

(ترجمه تاریخ طبری)